

اقتصاد ایران: چه باید کرد؟

جواد صنم راد

از آنچه در بخش‌های يك تا سه پیشین گفتیم به ترتیب سیاست‌ها و برنامه‌های عملی زیر نتیجه‌گیری میشود:

۱. وابستگی به امپریالیسم جهانی در گذشته برای ما نتیجه خوبی نداشته و در آینده هم نخواهد داشت. ما باید از تقسیم کار تحمیلی‌ای که در نود تا صد سال گذشته، امپریالیست‌های نفت‌خوار انگلیس و آمریکا ما را در آن محبوس کرده‌اند، نجات پیدا کنیم و حاکمیت امپریالیسم را نه در عرصه سیاسی و نه در عرصه اقتصادی نپذیریم.

مهمترین منابع طبیعی ایران، یعنی نفت و گاز، در این يك قرن گذشته (چه در زمان پهلوی‌ها و چه در زمان اسلامی‌ها) باعث بدبختی ایران شده است چون با آن بصورت انفال و غنیمت برخورد کرده‌اند: دزدان داخلی با دزدان خارجی شریک شده، روزی چند میلیون بشکه نفت ایران را برده و درآمد آن را بین خود تقسیم کرده‌اند. این میلیون‌ها بشکه نفت صادراتی بصورت خام و با کمترین تبدیل صنعتی و با کمترین ایجاد اشتغال در داخل به خارج رفته تا در کارخانه‌های آنجا روی آن کار شود و محصولاتش گاهی به قیمت‌های هزار برابر به خود ما فروخته شود. و طبقه حاکمه ایران با دهها میلیون دلار درآمد روزانه نفت صادراتی چه کرده‌اند جز حیف و میل و خرید اسلحه و سرکوب مردم؟

ولی منابع نفت و گاز ما میتواند همان نقشی را ایفا کند که صنعت زغال سنگ در صنعتی شدن انگلستان و آلمان بازی کرد. آنها زغال سنگ خود را صادر نمی‌کردند تا با درآمد آن از کشورهای دیگر کالاهای صنعتی و ماشین‌آلات بخرند. بلکه زغال سنگ آنها به کار فولادسازی آنها میرفت و فولاد آنها به راه آهن و ماشین‌سازی آنها میرفت و بهمین ترتیب يك صنعت باعث گسترش يك صنعت دیگر میشد تا آنها به رشد پیچیده و متنوع و جامع صنعتی رسیدند.

در ایران نیز، منابع نفت و گاز ما میتواند به جای اینکه منبع درآمد ارزی دولت ما باشد، مواد اولیه صنایع پتروشیمی ما و منبع انرژی صنایع خود ما باشد و پایه صنعتی شدن جامع کشور قرار گیرد. ولی متأسفانه با اینکه صد سال از صنعت جدید نفت و گاز ایران می‌گذرد، نقش این منابع در رابطه بین صنایع ما هنوز تقریباً صفر است.

این ساختار اقتصادی بیش از نود سال است در داخل ایران و در تقسیم کار جهانی امپریالیستی برای ایران جا افتاده و دگرگون کردن آن کار آسانی نیست. بلوک "تولید و صدور نفت خام در زیر بنا و دزدی و دیکتاتوری در روبنا" در طول سالها تبدیل به بلوک سختی شده و نگهبانان بیرحمی در داخل و در خارج دارد که از شکستن آن بهر بهائی و با هر جنایتی جلوگیری میکنند بخصوص که سرنوشت ما و نفت ما با سرنوشت سایر خلقها و منابع نفت و گاز این منطقه حساس دنیا گره خورده است. بنابراین اگر ما مرد و زن میدان هستیم و میخواهیم از این وضع نجات پیدا کنیم باید آسان‌گیری و ساده‌اندیشی را کنار بگذاریم و آماده‌ی درگیری سخت و خشنی در هر دو جبهه داخلی و خارجی شویم: اولاً در داخل، نه تنها با حکومت اسلامی بلکه با هرگونه دیکتاتوری و نهاد استبدادی با هر اسم و صورتی ناچار به برخورد هستیم زیرا برای اقتصاد نفت زده ما نهاد‌های استبدادی، مثل سلطنت یا حکومت نظامیان یا دولت تئوکراتیک، سم و زهر است و فوراً "بلوک" و ساختار جاافتاده کهنه را بازتولید میکنندو سرکوب مردم و وابستگی و فساد و ائتلاف منابع استمرار مییابد؛ ثانیاً باید آماده دفاع در برابر امپریالیسم و تجاوز اقتصادی و سیاسی و نظامی و تبلیغاتی آن بدون هیچگونه چشمداشت رحم و مروت از آن باشیم و هیچ سازش و کجدار و مریز و واهمه‌ای هم نسبت به آن به خود راه ندهیم و آنرا قادر متعال نپنداریم و نخواهیم خود را برای آن فریبا و پذیرفتنی جلوه دهیم.

۲. تجربه تلخ جنایت‌ها و دزدی‌های آخوند‌ها و وضع تآثر انگیز مردم ایران در زیر بار این حکومت، به همه جهانیان و بویژه مردم ایران ثابت کرد که اسلام نه تنها راه حلی برای مسائل اقتصادی

امروز ندارد بلکه این اعتقادات قلبی و معصومانه مردم متأسفانه میتواند بخوبی برای سرکوب انقلاب و خواسته های مردم از طرف خارجیها و داخلیها مورد استفاده قرار گیرد و خودش مساله و مانع رشد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی مردم گردد. این درس بزرگی است که به بهای خون و شکنجه و زندگی يك نسل ایرانی کاملاً روشن در برابر ماست و ما باید روی پرچم های خود آن را هزاران بار فریاد بکشیم.

خوشبختانه امروز کنار گذاشتن دین از سیاست یعنی سکولاریسم و لائیک بودن روی پرچم همه نیروهای اپوزیسیون نوشته شده است ولی طبقه محافظه کار با زرنگی سعی خواهد کرد که حتی زیر این پرچم نیز "دین باوری" را وارد معرکه سیاسی کند تا در

بزنگاه های حساس، لائیک های واقعی را سانسور کرده و حکومت دین و آخوند بر جامعه را تداوم بخشد. ولی به پاس تمام خون هائی که بنام ارتداد بر زمین ایران ریخته شده و هنوز میشود و به پاس تجربه خونین و تلخ حکومت اسلامی، باید با تمام توان از مبتدل کردن خواست جدائی دین از دولت جلوگیری کرد و پرچم آزادی بی قید و شرط عقیده و مذهب و بیان را برافراشت و کنترل انحصاری چشم و گوش و هوش مردم را از آخوندها و طبقه محافظه کار گرفت. و مطمئن بود که آخوندها فقط در شب خفه بی روزن میتوانند خفاشی کنند؛ و در آزادی و روشنی، هزیمت خواهند کرد.

متأسفانه کسانی هستند که خود را نیروی چپ و پیشرو میخوانند ولی به بهانه احترام به خرافات توده ها یا به دلیل اینکه نیروهای مذهبی، پایگاه اجتماعی دارند و یا با توجیحات دیگری، جلوی روشنگری فرهنگی را میگیرند و انحصار آخوند ها بر تبلیغات را با چنگ و دندان پاسداری میکنند و تداوم میبخشند. خود اینها سپس میگویند چون مردم عقب مانده و مذهبی هستند پس حالا حالا ها لایق سوسیالیسم و آزادی نیستند! آیا اینان در واقع نمایندگان همان پایگاه اجتماعی مذهبی پس مانده و رو به افول نیستند که اصطلاحات چپ را به دهان می آورند ولی در واقع نگهبانان وضع موجود هستند و از آزادی مردم وحشت دارند؟

نیروهای متجاوز غربی بویژه امریکا نیز چندبست و انمود میکنند که در خاور میانه فقط نیروهای پسروی تروریست اسلامگرا با تسلط آنها بر این منطقه در جنگ و ستیز هستند و به این ترتیب آنها را بزرگ میکنند. چرا؟ چون اینها دشمنان پر استفاده ای برای امریکا هستند که اولاً به بهانه مبارزه با آنها امریکا میتواند تمام مناطق استراتژیک مهم خاورمیانه را اشغال نظامی کند و زیر سلطه بگیرد؛ و ثانیاً از آنجائیکه این نیروها ی واپسگرا فقط ترور و کشتار و سرکوب میکنند و برنامه سیاسی و اقتصادی منطقی و امروزی که آلترناتیو واقعی ای در برابر سرمایه داری جهانی باشد ندارند، به ناچار افکار عمومی جهان و چه بسا مردم خود خاورمیانه از میان این دو متخاصم ظاهری، امریکا و امپریالیسم را بر میگزینند. وظیفه ما اینست که اگر نماینده اکثریت مردم هستیم جبهه سوم یعنی جبهه ی مردم را در برابر هر دوی این دو نیروی ضد مردمی بگشائیم و نه با امریکا و نه با آخوند ها سازش نکنیم.

پشتوانه مالی مهم آخوند های ایران، بنیاد ها و اوقاف است که شاید از این طریق بیش از يك سوم وسایل تولید را مستقیماً در مالکیت خود گرفته و چون خود را جانشین خدا و رسول و بنابراین بالاتر از دولت ایران میدانند به هیچ مرجع دولتی هم حساب پس نمی دهند. بنیاد ها شامل کارخانه های بیشماري ست که پس از انقلاب از طرف کمیته ها صادره شده و بدست آخوندها افتاده که بصورت غنائم جنگی از آنها استفاده کرده و میکنند.

همه این واحدهای تولیدی چه آنها که پیش از انقلاب بصورت اوقاف در دست آخوندها بوده و چه آنها که پس از انقلاب صادره شده باید در اولین فرصت از آنها پس گرفته شود و شوراهای منتخب کارکنان آنها زیر نظارت حسابرسان دولتی اداره این مزارع و کارخانه ها را در دست گیرند. این شوراها یقیناً بهتر از آخوندها این واحدها را اداره خواهند کرد. پس شعار درست در مورد این بخش بزرگ اقتصاد ایران اینست:

بنیادها و اوقاف، از آن کارگرا، از آن برزگرا

۳. در ۲۵ سال گذشته جمعیت ایران دو برابر شده و به ۷۰ میلیون رسیده و دو سوم این جمعیت جوان هم در شهرها جمع شده اند: پرولتاریای ایران، هم بطور نسبی و هم بطور مطلق بحالت انفجاری رشد کرده است. این سیل خروشان پرولتاریای جوان ناراضی. حکومت سرمایه داری اسلامی کنونی را از میان برخواهد داشت. ولی سرمایه داری، با هر روبنای دیگری، حتی نوع به اصطلاح "مستقل و ملی" آن، بنا بر سرشت خود سرکوبگری و بیکارسازی و بیعدالتی و بربریت را از سر خواهد گرفت. و تنها انتخاب انسانی و منطقی برای پرولتاریای ایران یعنی اکثریت مردم ایران سوسیالیسم خواهد بود. و هرچه زودتر این انتخاب انجام بگیرد بهتر.

میلیونها جوانان، زنان، دانش آموزان، دانشجویان، کارمندان، کارگران، و بیکاران ایرانی اگر با ایده های سوسیالیسم آشنا شوند، آنرا مانند سلاحی برخواهند داشت. و نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی هم از همین میترسند و به همین دلیل نمیخواهند این بحثها میان مردم باز شود. دلیل اصلی همه آزادی گشی ها و خفقان ها و سانسور ها ترس از همین نیرو و سیل خروشان مردم است.

مساله مسکن را در نظر بگیرید. پنجاه سال است که حکومت های پهلوی و اسلامی این مساله را نه تنها حل نکرده اند بلکه هر روز بدتر کرده اند. چرا؟ چون هرچه اجاره مسکن برای طبقه کارگر و کارمند سرسام آورتر باشد برای طبقه سرمایه دار و مالک پُراستفاده تر است. آنچه برای يك طبقه مایه بدبختی است برای طبقه دیگر مایه خوشبختی است. در تهران و شهر های بزرگ ایران اجاره آپارتمان از حقوق کارمند و کارگر بیشتر است یعنی کارمند یا کارگر ۸ تا ۹ ساعت در روزش را برای مالک آپارتمان کار میکند یعنی اگر در اروپا ی غربی (مثلاً در شهر زوریخ) کارگر ساده باید يك سوم تا نیمی از حقوقش را برای اجاره بدهد یعنی ۳ تا ۴ ساعت از روزش را برای مالک آپارتمان بیگاری بکشد، در تهران این استثمار بیش از دو برابر است و باید ۸ تا ۹ ساعت از عمر روزانه خود را فقط برای سرمایه دار مالک خانه بیگاری کرد. بنابر این مالکان و دولت سرمایه دار آنها نمیخواهند و به نفع آنها نیست که مساله مسکن را حل کنند. و ما نباید ساده اندیشی کنیم و فکر کنیم مساله مسکن يك مساله همگانی است و همه خواسته اند این مساله حل شود ولی با همه پیشرفت های فنی امروز نتوانسته اند این مساله پیش پا افتاده را حل کنند.

در برابر، سوسیالیسم میتواند مساله مسکن را حل کند زیرا اگر روابط تولید و مالکیت سرمایه داری جلوی نیروهای تولیدی را نگیرد این نیروها آماده است: میلیون ها بیکار که بسیاری از آنها مهندس هستند کار میخواهند، بیشتر مواد اولیه ساختمان سازی در داخل کشور تولید میشود، سرمایه و منابع ارزی کافی موجود است، و تکنولوژی قوی قرن بیست و یکم امکان میدهد که آپارتمان سازی در مقیاس وسیع به سرعت انجام گیرد. پس دلیلی ندارد که منتظر، بساز و بفروش، و شرکت های ساختمانی سرمایه داری بمانیم که اگر خواستند و هر وقت خواستند (یعنی پیش بینی سود کافی کردند) پا پیش بگذارند و سرمایه گذاری کنند. شوراهای مردمی، تعاونی های مسکن و ساختمان، و یا دولت راساً میتوانند دست بکار شوند و هزاران و میلیون ها واحد مسکونی بسازند.

آیا این يك،، اوتوپی،، و خواب و خیال است؟ به کشورهای اروپای شرقی که فقط،، نام،، سوسیالیسم بر خود داشته اند با همه اشکالاتی که در آنها بوده سفر کنید. در شهر ها بقدری واحد مسکونی ساخته شده که قیمت خرید و فروش آنها در بعضی جاها بسیار ناچیز و باورنکردنی شده است. تقریباً همه مردم هنوز صاحب آپارتمانی هستند که در آن نشسته اند و پدیده،، اجاره نشینی،، چیزیست که تازگی با فروپاشی سیستم پیشین بطور محدود شروع شده و در حال رشد است. پس حل مساله مسکن يك رویای زیبا و آسمانی نیست بلکه در بیداری و در همین زمین میتواند واقعیت یابد بشرط اینکه به امید سرمایه دار ها نباشیم.

در ایران، اگر میپذیریم که پرولتاریا، نیروی اصلی انقلاب میباشد و بار سرنگونی بر دوش او خواهد بود پس ما حق نداریم که از او بخواهیم بار دیگر سرمایه داران را روی کار بیاورد و ما حق نداریم به او بگوئیم سوسیالیسم فعلاً برای تو زود است و حالیا بیا و زیر بار سرمایه دار برو و او را بر

دوش خود بگیر و به حکومت برسان تا بعد ببینی چه میشود. متأسفانه، بسیاری از نیروهای چپ ایران در پشت پرده ی توجیهات گوناگون همین حرف را میزنند. مثلاً، «کومله»، در اطلاعیه پایانی کنگره اش از يك طرف خود را، «حزب چپ و سوسیالیستی»، میخواند و از طرف دیگر میگوید: «سوسیالیسم به عنوان يك تحول اجتماعی - سیاسی فوری در دستور کار آینده انقلاب ایران و به طریق اولی کردستان قرار ندارد». بنابراین وظیفه خود را، «رهبری جنبش توده ای برای آزادی ملی در کردستان»، مقرر میکند (۱). یعنی اینان خود را، «چپ و سوسیالیست»، مینامند ولی چون سوسیالیسم برای ایران و کردستان زود است فعلاً میخواهند نقشی مشابه اتحادیه میهنی جلال طالبانی ایفا کنند که در عراق اشغالی آمریکا شاهد آن هستیم. آیا صادقانه تر نبود اگر این نیروها همان زمانی که برای سوسیالیسم مبارزه کردند خود را، «چپ و سوسیالیسم»، معرفی کنند و فعلاً خود را همان بنامند که هستند؟

بدین ترتیب و با چنین رهبرانی بعید نیست که پرولتاریا پس از سرنگون کردن جمهوری اسلامی نیز به قدرت نرسد و حالت ها (یا سناریوهای) گوناگونی پس از سرنگونی احتمال می رود. و به همین دلیل، سوسیالیست ها باید از هماکنون برنامه های اقتصادی حداکثر و حداقل خود را برای حالات گوناگون، چه خود در قدرت باشند یا نباشند، به بحث بگذارند و به مردم ارائه دهند.

برنامه حداکثر و هدفی که در میانه راه نباید مورد سازش قرار گیرد و از دست برود اینست که باید از تولید سرمایه داری به تولید سوسیالیستی برویم. یعنی سوسیالیست ها نباید خود را به اداره جامعه سرمایه داری ولو با امتیازاتی برای طبقه کارگر قانع کنند بلکه باید در جهت از میان برداشتن شیوه تولید غیر عادلانه سرمایه داری و جانشین کردن سوسیالیسم به جای آن به جلو بروند. ولی اینکه تولید سوسیالیستی و جامعه و روابط آن دقیقاً چیست، نه از افکار و ایده آل های ما بلکه از مبارزه با موانع واقعی ایکه طبقه کارگر و تهیدست باید قدم به قدم در عمل از سر راه بردارد و به پیش برود تعیین خواهد شد. یعنی با تکرار طوطی وار دو کلمه، «همه درد ما از سرمایه داری و تنها چاره سوسیالیسم»، نه کارگران بسیج میشوند و نه سوسیالیسم ساخته میشود. از تخریب اقتصاد و شیوه معاش مردم که سرمایه داری است نیز سوسیالیسم بوجود نمیآید. بلکه نیروی چپ باید برد بارانه در همه مراحل حرکت جامعه، چه پیش از پیروزی انقلاب و چه پس از آن، چه در قدرت و چه در خارج از قدرت، با پرولتاریا همراه باشد، در مبارزاتش شرکت کند، با آن پیوند ارگانیک برقرار سازد، از او آموزش بگیرد و به او آموزش دهد، از او الهام بگیرد و به او الهام دهد و اعتمادش را کسب کند، تا بتواند در زمان ها و مکان های مشخص، راه کار های مشخص و از جمله برنامه های مناسب اقتصادی پیشنهاد کند و این برنامه ها را در عمل به پیش ببرد. مثلاً جنبش خود بخودی آلونک سازی خارج از محدوده را ارتقا داده و با سازمان دادن شوراها و تعاونیهای مسکن به آپارتمانسازی سیریل با اصول مهندسی پیشرفت دهد.

ولی علاوه بر تجربه عملی داخلی که در برنامه گزارى ها پایه اصلی است، در زمان ما گنجینه ای از تجربه های واقعی انقلاب های ضد سرمایه داری و تجربه های سوسیالیستی ملل دیگر نیز انباشته شده است که ما میتوانیم از شکست ها و پیروزی های آنها درس بگیریم. در اتحاد شوروی، در چین، در اروپای شرقی، در کوبا، در ویتنام، در کره شمالی، در کامبوج، در نیکاراگوئه، در بعضی ایالت های هند، و در سایر جاها بصورت های گوناگون ساختمان سوسیالیسم واقعی تجربه شده و دستاوردهای مثبتی داشته اند و شکست های بزرگی هم خورده اند. در زمان مارکس، تنها تجربه سوسیالیسم واقعی، زندگی کوتاه کمون پاریس بود و مارکس بطور مفصل به نقد و تجزیه و تحلیل نکات مثبت و منفی و دلایل شکست آن پرداخت. و جا دارد ما نیز تجارب زمان خود را نه در بست رد کنیم و نه مقدس وار بپذیریم بلکه هر يك را با تمام سایه روشنهای آن بصورت علمی بشناسیم و سعی کنیم از آنها نتایج عملی بگیریم.

«راه رشد غیر سرمایه داری»، که حزب توده تبلیغ میکرد، همراه با اصل نسخه که در اتحاد شوروی و اعمار آن بنام «اقتصاد سوسیالیستی»، جریان داشت هنوز از سر ها بیرون نرفته و هنوز بسیاری، سوسیالیسم را همان «دولتی کردن»، «واحد های تولیدی، حکومت يك حزب»، «دیوار کشیدن»،

به دور خود، و انحصاری کردن مبادله خارجی با کشور های سوسیالیستی (اردوگاه سوسیالیستی) میدانند. این مدل حتی پیش از شکست و فروپاشی «اردوگاه سوسیالیستی»، زیر سوال بود و اینک بیش از پیش اعتبار خود را از دست داده و یکایک عناصر آن باید موردشک و نقد علمی قرار گیرد.

در درجه اول، دولتی بودن یا دولتی شدن واحد های تولیدی را نباید با سوسیالیسم اشتباه کنیم. در زمان شاه، بسیاری از صنایع ایران دولتی بود ولی در آنها کارگران همچنان مزدور و مقهور طبقه بالا یعنی مدیران دولتی بودند که دزدی و بی کفایتی و رابطه گرایی (یا «پارتی بازی»)) در آنها از مدیریت صنایع خصوصی هم بیشتر بود. و وقتی آن صنایع دولتی به جمهوری اسلامی و بنیادهای آخوند ها رسید، کار از آن هم خراب تر شد و سرنوشت نیروهای تولیدی کشور یکسره ملعبه آقاها و آقازاده ها گشت. در اتحاد شوروی نیز با وجودی که مدیران شرکتهای دولتی، خود را «کمونیست»، میخواندند و اصول و کنترل هائی وجود داشت ولی باز «رابطه گرایی»، بین این مدیران «کمونیست»، و مقامات حزب و دولت در بالا و کارمزدی و بیگاری دادن در پائین جریان داشت و جامعه کاملاً طبقاتی بود (که همین طبقاتی بودن، در نهایت به مرگ سیستم کشید زیرا بالائینها یعنی مدیران سیستم که باید آن را نگرهبانی میکردند نفعی در نگهداری آن نداشتند و برتری میدادند که مالکیت و کنترل دولتی آنان به مالکیت خصوصی آنان تبدیل شود که همینطور هم شد و پائینها هم نه نقشی در تصمیم گیریهای اجتماعی داشتند و نه نفعی در نگهداری سیستم میدیدند و بنابراین بیشتر تماشاچی باقی ماندند).

بنا بر این از دیدگاه پرولتاریا، خصوصی بودن یا دولتی بودن شرکت ها چندان تفاوتی ندارد و هر دو سرمایه داری است.

«فردریک انگلس»، شرکت های دولتی را شبیه شرکت های سهامی میداند که در هر دو آنها مدیرانی که مالکیت خصوصی شرکت را ندارند اداره امور را بر دست میگیرند ولی در هیچکدام، ماهیت سرمایه داری روابط تولید از بین نمیرود. چرا مالکیت دولتی، مالکیت سرمایه داری است؟ زیرا «دولت جدید، صرفنظر از شکل آن، یک ماشین سرمایه داریست، دولت سرمایه داران است. هرچه بیشتر نیروهای تولید را در مالکیت خود در میآورد، بیشتر سرمایه دار ملی میشود، و اتباع کشور را بیشتر استثمار میکند. کارگران، مزد بگیر، یعنی پرولتاریا، باقی میمانند. رابطه سرمایه داری از بین نمیرود بلکه به نقطه اوج خود میرسد.» (۲)

نتیجه عملی ای که نیروهای چپ باید بگیرند اینست که در برنامه های اقتصادی خود، به از بین بردن مالکیت خصوصی وسایل تولید عجله نکنند زیرا دادن مالکیت و کنترل وسایل تولید، به ماشین دولتی سرمایه داران، و حتی ماشین دولتی ای که از سرمایه داران بدست نیرو های چپ رسیده باشد، نه تنها سیستم کار- مزدی و سرمایه داری را تغییر نمیدهد بلکه ممکنست فساد و رابطه گرایی و سرکوب طبقه کارگر را بیشتر نیز بکند. در ایران، دستگاه غول پیکر بوروکراسی دولتی که در طول دهها سال بدست رژیمهای فاسد غارتگر و برای خدمت به آنها ساخته شده و چندین میلیون کارمند دارد و عمیقاً به فساد و رشوه خواری و کم کاری و کارشکنی خو گرفته آیا تولید و تجارت را بهتر از حاجی های بازار انجام خواهد داد؟ و اگر اینطور نیست، آیا میشود و درست است که میلیون ها کارمند آن را بیکار کرد و کارمندان غیر فاسد جدید را جانشین آنها ساخت؟ و اگر این کار به این زودی ممکن نمیشود پس آیا درست تر این نیست که روی بوروکراسی دولتی، ولو در راس آن سوسیالیستها و کمونیستها باشند، زیاد حساب باز نکنیم؟ و گفته مارکس را به یاد داشته باشیم که «طبقه کارگر نمیتواند ماشین دولتی قبلی را بطور حاضر و آماده تحویل گرفته و به سادگی برای هدفهای خود بکار برد»، (۳).

بنابر این تصویر غلطی که از کمونیست ها ساخته اند که آنان میخواهند اموال مردم را از آنان بگیرند و همه چیز را به دولت مقتدر دیکتاتور بدهند باید اصلاح شود و به مردم گفته شود که برعکس این سرمایه داران هستند که مردم را از وسایل تولید و امکان کار کردن خلع ید کرده اند و مالکیت آنها را گرفته اند و هر روز بیش از روز پیش همه چیز را در مالکیت انحصاری شمار معدودی در میآورند و

توده های وسیع مردم همه اجاره نشین و اجیر آنان شده اند و میشوند. آن تصویر غلط از سوسیالیسم نه فقط از تبلیغات سرمایه داری بلکه همچنین از تجربیات دولت های دیکتاتوری فردی و یک حزبی استالینی پایه گرفته و در افکار (حتی افکار خود چپ ها) رسوخ کرده و زدودن آن دشوار است. در واقع، درس مهم تجربه ی نظامهایی که به نام سوسیالیستی وجود یافته، اینست که سوسیالیسم بدون دموکراسی در حقیقت سوسیالیسم نیست و سرانجام هم شکست خواهد خورد. تجربه های «مهندسی اجتماعی»، زورکی از بالا چه در زمان استالین (اشتراکی کردن اجباری کشاورزی، مهاجرت دادن های قومی و غیره)، چه در زمان مائو («جهش به پیش»، و «انقلاب فرهنگی»)، چه در کامبوج (مهاجرت اجباری مردم از شهرها به دهات) و غیره به فاجعه های بزرگ انسانی تبدیل شده و همگی نتایج معکوس ببار آورده است.

بویژه در عرصه معیشت مردم که با زندگی و مرگ میلیونها نفر کار دارد، باید پیش از آنکه راه های معاش جدیدی بسازیم، راههای معیشت گذشته را خراب نکنیم، دنبال شعار های تند و نارس نرویم و زندگی و مرگ میلیونها نفر را آزمایشگاه ایده های خام این یا آن رهبر نسازیم. بلکه بهتر است آزادی و ابتکار عمل بیشتر بدست خود طبقه پائین و شوراهای منتخب آنها باشد. و بجای اینکه کوشش کنیم واقعیت جامعه را بصورت ذهنیت خود یا رهبران درآوریم، بهتر است کوشش کنیم واقعیت موجود اقتصادی جامعه را هر چند غیر عادلانه است، بپذیریم، بشناسیم، و از آن حرکت کنیم. آنچه مهم است اینست که این حرکت واقعاً و صادقانه در جهت منافع طبقه تهیدست باشد نه در جهت منافع گروهی یا حزبی (که سرمایه داران جدید را تشکیل خواهند داد).

به اقتصاد باید از پائین یعنی از چشم کارگران نگاه کنیم: آنها که استثمار میشوند میخواهند کمتر استثمار شوند یعنی کار بهتری پیدا کنند و مزدشان بالا رود ولی برتری میدهند که استثمار شوند تا اینکه بیکار شوند؛ و آنها که بیکارند میگویند به ما کار و نان بدهید و ما را استثمار کنید. از این رو، و بویژه در شرایط بحرانی کنونی ایران، ایجاد کار و اشتغال هرچه بیشتر، و جلوگیری از بیکاری کارگران، باید معیار ارزیابی ها و اساس سیاست اقتصادی چپ باشد و راهکارهای مناسب عملی (و نه «ایده نولوژیکی»)، برای این بلای اجتماعی پیشنهاد کنند.

ساختمان یک کارخانه که هزار شغل ایجاد میکند گاهی تا دهسال طول میکشد و کار و مهندسی و سرمایه بسیار بالا نی نیاز دارد. بنابراین کارخانه های موجود را باید نگهداری و بازسازی کرد و هر شغلی که در آن ها هست بهر بهائی شده حفظ نمود و در همان حال شغل های جدید در شیوه های تولید نو درست کرد. استثمار و شغل های بد را فقط وقتی حق داریم از کارگران بگیریم که کار بدون استثمار و شغل های بهتر را پدید آورده باشیم.

چگونه میتوان شغل های جدیدی پدید آورد؟ راه چاره لیبرالیستها و طرفداران امپریالیسم برای رفع بیکاری اینست که سرمایه داران آزادی بیابند که سرمایه اشان را بیاورند و ببرند؛ کارگران را با هر مژدی خواستند استخدام و هروقت خواستند بیکار کنند؛ کالاها را بهر قیمتی خواستند بخرند و بفروشند؛ دولت با مالیات و گمرک و مقررات خود دست و پای آنها را نگیرد و بلکه فقط «زمینه»، را برای آنها آماده و امن نگاه دارد؛ یعنی بموقع، جلوی شورش کارگران و دست درازی به مالکیشان را بگیرد. حالا مساله ای که تقریباً همیشه در عمل پیدا میشود اینست که اگر دولت طبق همین نسخه رفتار و زمینه را برای سرمایه داران باز و امن و آماده کرد و میلیونها ارتش بیکار کارگران هم حاضر و منتظر بودند، ولی سرمایه گذاران بهر دلیلی نیامدند چه؟ چه باید کرد؟ این حالتی ست که در ایران و بسیاری از کشورهایی که زمینه را بهتر از ایران برای سرمایه داران آماده کرده اند از آرژانتین گرفته تا لهستان، واقعیت یافته است. با میلیونها بیکار ایرانی چه باید کرد؟ برای بیش از نیمی از مردم ایران که زیر خط فقر در رنج و عذاب و ناامیدی بسر میبرند چه پاسخی داریم؟ به دهها میلیون کودک و نوجوان ایران که به سن کار میرسند و زندگی انسانی میخواهند چه امیدواری ای بدهیم؟

پاسخ لیبرالها مانند پاسخ مامورین صندوق بین المللی پول (که مجری برنامه های امریکاست) اینست که باید دست روی دست گذاشت و چشم براه قدم پر عطفوت سرمایه داران ماند و امیدوار بود که اگر ،،زمینه،، را آماده تر سازیم یعنی دستمزد ها را پائین تر ببریم، پارانها را به کالاهای مصرفی مردم از میان برداریم، و تعرفه های گمرکی را برداریم، یعنی کارگران و بیکاران را که زیر فشار هستند بیشتر زیر فشار ببریم، آنوقت سرمایه داران سرانجام می آیند و سرمایه گذاری میکنند و بیکاری از بین میرود.

پاسخ سوسیالیستها و کمونیستها همانست که حافظ گفت:

بر در ارباب بی مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی بدر آید؟

برای ایجاد کار، نباید به انتظار سرمایه گذاران داخلی و خارجی نشست بلکه شوراهای مردمی و دولت باید دست به کار شوند و تعاونی های تولیدو ساختمان درست کنند و بیکاران را در کار مفید استخدام کنند. یعنی امکانات کار که از پرولتاریا گرفته شده به او باز گردانده شده و آزادی کار و ابتکار از طبقه بالا به طبقه پائین آورده شود تا با گسترش و فعال شدن شوراهای کار، و تعاونی های تولید، نه تنها بیکاران به کار و رفاه دست یابند بلکه امکان واقعی ای پیدا شود که کارگران هرچه بیشتری از کارمزدی برای سرمایه داران آزاد گردند.

ولی این پروسه میتواند به پیروزی یا شکست برسد و آنچه پیروزی یا شکست این پروسه را تعیین میکند اینست که قدرت کار و ابتکار در دست بیکاران و کارگران میماند یا عده ای با هر اسم و رسمی بر این پروسه چیره میشوند و آنرا مال خود میکنند؟

در راستای ایجاد اشتغال و رشد قدرت تولید کارگران، دیوار کشیدن به دور کشور (مانند دیوار برلین و ایزوله بودن کره شمالی امروزی) برای ایران و برای هیچ کشوری مناسب نبوده و نیست. و نباید بدست خود، خود را تحریم تجاری کنیم. بر عکس، باید در ها را باز گذاشت و از مبادله اقتصادی و فرهنگی با همه مردم جهان سود یافت. و طبیعی ترین و مناسب ترین روابط، با کشورهای همسایه و کشور هایی خواهد بود که آماده اند به ما تکنولوژی نو بدهند و از موضع قوی شرایط خود را بر ما تحمیل نکنند.

یکی از جزییات چپ سنتی ایران واهمه بیجا از سرمایه گذاری خارجی در ایران است که اگر از دیدگاه کارگران و نه از دیدگاه ملیون به آن نگاه کنیم تفاوتی با سرمایه گذاری سرمایه داران خودی ندارد. آیا از دیدگاه طبقه کارگر فرقی است که بدست سرمایه دار مسلمان یا سرمایه دار کافر استثمار شود؟ البته نه. بنابر این سرمایه گذاری خارجی که با خود تکنولوژی جدید میآورد همراه با کنترل مناسب که اجازه تخریب و تسلط به آن ندهد و کشور را به روزی نیاندازد که مجبور به تن دادن به شرایط صندوق بین المللی پول شود، چندان فرقی با سرمایه گذاری سرمایه داران ملی ندارد. ولی از طرف دیگر زیاده روی لیبرالها و اقتصاددانان وابسته به منافع بیگانه که تبلیغ میکنند تنها راه حل بیکاری ایران سرمایه گذاری وسیع خارجی میباشد نادرست است. مساله ایران کمبود سرمایه نیست.

پائیز ۱۳۸۳

زیر نویسها:

۱. اطلاعیه کمیته مرکزی کومله در پایان کنگره مرداد ۱۳۸۳ (۱۰ اوت ۲۰۰۴).
۲. فردریک انگلس: آنتی دورینگ، بخش نظریه سوسیالیسم، فصل ۲ از ۳.
۳. مارکس: جنگ داخلی در فرانسه